

پایه

نام و نام خانوادگی: محیا حق وردی لو – فاطمه ولی پور

درس: ارتباطات میان فرهنگی

استاد راهنما: دکتر یحیایی

موضوع: ارتباطات میان فرهنگی اقلیت های مذهبی ایران؛

مورد مطالعه ارمنیان منطقه 6 تهران

مقدمه

ایران و ارمنستان رابطه تاریخی طولانی دارند. حضور فرهنگ ایرانی و نفوذ 1400 کلمه فارسی در زبان ارمنی غیر قابل چشم پوشی است.

در سال ۱۹۱۵ میلادی در طی مقاومت وان، ۱۵۰۰۰ نفر از وان و ارمنستان غربی به سلماس و تبریز پناه بردند و بیشتر آنان به ارمنستان، یعنی در زمان کشتار مسیحیان تبریز توسط عثمانی مهاجرت کردند و تعدادی از آنان هم در سال ۱۹۱۸ میلادی مهاجرت کردند. طی سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ میلادی از ایران حدود ۲۶۰۰۰ نفر به ارمنستان مهاجرت کردند.

اما تحقیق ما حول ارامنه محله میرزای شیرازی است. خیابان میرزای شیرازی یا بازار کریسمس که در گذشته با نام خیابان نادرشاه شناخته می شد و امروزه به معدن اسباب بازی معروف است در منطقه ۶ شهرداری تهران قرار دارد.

خیابان میرزای شیرازی، به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده است که از سمت جنوب به خیابان کریم خان زند و از سمت شمال به خیابان شهید مطهری یا تخت طاووس سابق منتهی می شود.

در دسامبر هر سال که مسیحیان به استقبال سال نو میلادی و تولد حضرت مسیح می روند این خیابان به بازار کریسمس تبدیل می شود و بسیاری از فروشندگان درختان کاج، گوی های رنگی،

ریسه ، بابانوئل های عروسی ، آدم و حوا را عرضه می کنند . و رنگ شادی به این خیابان می پاشند.

خیابان میرزای شیرازی مرکز مهم زندگی آرامنه تهران می باشد که علاوه بر سکونت در این محل ، برخی از آن ها در فروشگاه های این خیابان مشغول به کار و مدیریت می باشند.

این محله توسط میرزایوسف مستوفی الممالک آشتیانی که صدراعظم وقت بود تاسیس شد.

نام این محله که بهجت آباد نام دارد الهام گرفته از نام دختر میرزایوسف که همسر جلال الدوله پس مسعود میرزا ظل السلطان است در نظر گرفته شد.

توصیف نصرالله حدادی تهران شناس قدیمی در خصوص خیابان میرزای شیرازی:

میرزا یوسف مستوفی الممالک ، اراضی بالادست محله سنگلج را تا فاصله بالای آب کرج در تپول خود داشت . او بخشی از آن را به پسرش «حسن مستوفی الممالک» بخشید و باغ حسن آباد، واقع در همین حوالی میدان حسن آباد ساخته شد. در بالادست میدان، یوسف آباد شکل گرفت و در انتها به محله بهجت آباد که اقلیت آرامنه در آن زندگی می کردند، ختم می شد که تماماً جزو مایملک میرزا یوسف مستوفی الممالک بود.

امکان آرامنه این محله کلیسای سرکیس مقدس، کلیسای پولس و مدرسه آرامنه ارس است. تصمیم گیری در جامعه ای آرامنه ای ایران

درباره‌ی مسائل مختلف بر عهده‌ی شورای خلیفه‌گری است که به‌عنوان عالی‌ترین مرجع رسیدگی به امور مذهبی، وظیفه‌ی نظارت بر امور فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را بر عهده دارد.

وظیفه‌ی این شورا اجرای مصوبات هیئت نمایندگان است. این هیئت تصویب لوایح و قوانین جامعه‌ی ارامنه را بر عهده دارد. ارامنه همانند دیگر اقلیت‌های مطرح در قانون اساسی از آزادی کاملی بر انجام امور دینی برخوردارند. شمار زیاد کلیساها، مدارس و مراکز فرهنگی بر این امر دلالت دارد. هم‌اکنون پنج فرقه‌ی از ارامنه در ایران به سر می‌برند که عبارتند از: ارامنه‌ی کاتولیک، گریگوری، ارتدکس، شنبه‌دار، کره‌لیت، پروتستان

این پژوهش مردم‌نگاری در میان ارامنه میرزای شیرازی انجام شده و به دنبال این است که فرهنگ ارامنه را شناسایی کند و تفاوت فرهنگی آن را، با فرهنگ ایرانی بکاود.

هدف این تحقیق، بررسی فرهنگ ارامنه میرزای شیرازی یا به عبارتی ارتباط میان فرهنگی بوده است؛ همچنین از راه مشاهده و مصاحبه با اهالی منطقه ۶ میرزای شیرازی این تحقیق انجام شده است.

از 14 فروردین ماه 1402 تا اوایل خرداد ماه 1402 میان ارامنه ای که خود را همانند ایرانی ها می دانستند حضور یافتیم.

بعدظهر دوشنبه، 14 فروردین ماه 1402. ساعت 15 عصر بود و طبق قرار قبلی به سمت میرزای شیرازی رفتیم. از خط میدان صنعت تا میرزای شیرازی تقریباً یک ساعت در مسیر بودیم.

قبل از ورود به خیابان میرزای شیرازی تمام حدس و گمانمان بر این بود که باخانه هایی متفاوت روبه رو خواهیم شد، خانه های لوکس با معماری ارمنی؛ اما از بدو ورودمان متوجه شدیم که از برج و عمارت های بزرگ خبری نیست و اغلب خانه ها بافت سنتی خود را حفظ کرده اند.

بسیاری از کوچه ها به نام شهدای ارمنی بود.

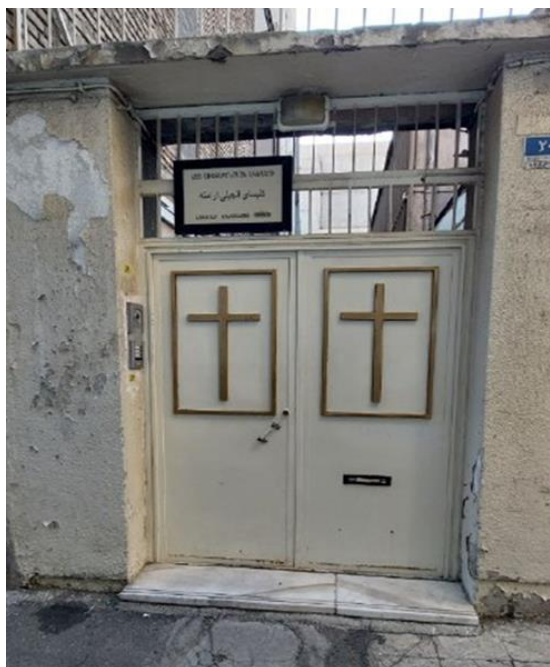




همچنان که قدم برمیداشتیم و باشگفتی کوچه‌های اطراف را نگاه می‌کردیم، به کیوسک کوچکی برخورد کردیم. به سمت کیوسک رفتیم تا سوالاتی درباره افراد محل پرسیم. نزدیک کیوسک متوجه خانمی شدیم که روزنامه‌ای به زبان ارمنی در دست داشت. پس از اینکه خودمان را معرفی کردیم، با رویی خوش ما را پذیرفت و گفت: تمام این قسمت را خانواده‌های ارمنی فرا گرفته‌اند و حوالی ساعت ۱۶ عده‌ای از اهالی در بوستان میرزای شیرازی جمع می‌شوند. پس از آن با اشتیاق از فروشنده خواستیم که یک نسخه از آن روزنامه را به ما بدهد اما او خندید و گفت: خود ارمنی‌ها این روزنامه رو نمی‌خوانن شما که حتی زبونشم بلد نیستید می‌خوانن چی کار بیان یه عکس از روش بگیرید نمی‌خواه بخارین. اما برای ما مهم نبود که زبان ارمنی بلد نیستیم و نمیتوانیم آن را بخوانیم به خاطر کنجکاوی و اشتیاقمان و علیرغم توصیه‌های فروشنده یک نسخه از آن روزنامه را خریدیم و با

کنجکاوای صفحات مختلف ان را نگاهی انداختیم و دوباره شروع به قدم زدن کردیم.

کمی بعد تصمیم گرفتیم به کلیسا برویم تا علاوه بر تماشای باچند نفر هم صحبت کنیم. از طریق گوگل نزدیک ترین کلیسا را انتخاب کردیم و پس از دقایقی به مقصد رسیدیم. کوچه ارفع، جایی که کلیسای کوچکی در آن قرار داشت، بسیار باریک و خلوت بود در مقابل درهای بسته کلیسای انجیلی ارامنه ایستادیم و زنگ را فشردیم اما گویی کسی آنجا نبود.



با پرسش از همسایه ها متوجه شدیم کلیسا فقط روزهای یکشنبه از صبح تا ظهر پذیرای ارامنه است. اما آنچه سبب نگرانی ما شد این بود که عده ای می گفتند کلیسا به سختی افراد غیر مسیحی را می پذیرد. ترس و اضطراب ما به کلیسا ختم نمی شد؛ در واقع ما نمیدانستیم که اهالی با ما چه رفتاری خواهند داشت.

کوچه به کوچه می گشتیم و از هر چیز جالب عکس می گرفتیم.



**در ادامه مسیرمان مدرسه پسرانه ارمنی و به فاصله کوتاهی از آن
یک مدرسه دخترانه ارمنی را دیدیم**



اما چون بسته بودیم نتوانستیم داخل شویم. روز بعد به سمت بوستان میرزای شیرازی رفتیم و زمان طولانی به افراد مختلف و صحبت هایشان توجه کردیم. آنها با حیوانات بسیار مهربان بودند و با حوصله به آنها غذا میدادند.

با یکدیگر توافق کردیم که هر یک در نزدیکی افرادی که در پارک بودند بنشینیم و تحقیق خودمان را آغاز کنیم.

اصغر ایزدی جیران در تحقیق خشونت فرهنگ و بی خانمان شدن: پژوهشی مردم شناختی در میان معتادها در دروازه غار تهران می گوید که باید اعتماد افراد به پژوهشگر جلب شود تا تحقیق خوب صورت بگیرد.

برای اعتماد تصمیم گرفتیم از چه هوای خوبی شروع کنیم تا برسیم به مهربانی آنان با حیوانات. گپ و گفت و گوی ما آغاز شد. آنها ادامه داند و از ما پرسیدند که دانشجو، مجرد یا متاهل هستیم یا... سوالات آنها تا حدی گویای علاقه مندی به گفت و گو بود؛ در واقع

کنار پوشش بسیار ساده، باگشاده رویی به پرسش های مختلف پاسخ میدادند و همین باعث شد خان اول را با موفقیت طی کنیم.

محیا:

به خانم میانسالی که کنارم نشسته بود خودمان را معرفی کردم و باب صحبت را باز کردم. دفترچه ام را بیرون آوردم و شروع کردم به پرسیدن سوال درباره اعیاد و سنت و شیوه زندگیشان. خانم میانسال با گشاده رویی پاسخ سوالاتم را میداد.

پرسیدم: پس برای رسمی کردن ازدواجتون کیلیسا میرید.

گفت:اره. البته ماهم مثل شما نامزدی داریم. دخترمن که نامزد بود اصلا حق نداشت دیر بیاد تو خونه چون تا رسمی ازدواج نکنن به هم محرم نیستن.

خندید و ادامه داد:دامادم سر ساعت میاوردش.

گفتم:مراسم خاستگاریتون چطوره؟

گفت:همه چیمون مثل شماسه خواستگاری داریم حناوندونم داریم فقط مامیریم کیلیسا دیگه.البته الانو نبین دست همدیگرو میگیرن میگن ماهمو میخوایم زمان ماکه از این چیزا نبود برامونم مهم بود که تو نامزدی به هم محرم نیستیم.

خندیدم. به نیمکت کنارمان نگاهی کرد و برای خانم میانسالی که گویا دوستش بود دست تکان داد. خانم میانسال کنار فاطمه نشست.

دوباره پرسیدم گفتم: برای دعا کردن حتما باید برید کیلیسا؟

گفت: نه. من صبح ها که بیدار میشم و قبل از اینکه بخوابم دعا میخونم.

گفتم: انجیل میخوانید یا خودتون دعا میکنید؟

گفت: نه اول دعا میکنم بعد کتاب میخونم. کتاب شما رو هم دارم. بعضی وقتا اونم میخونم .

نگاهی کردم و با تعجب گفتم واقعا؟

گفت:اره. دوست دارم.

بعد نگاهی انداخت به نیمکت کناری و به گفت و گوی انها گوش کرد.

فاطمه :

روی نیمکت نشسته بودم و به محیا که در حال گفت و گو با خانم ارمنی بود نگاه میکردم . ناگهان خانم میانسالی به من نزدیک شد و با خنده کنار من نشست. من هم به حکم ادب لبخندی زدم . کمی بعد با مهر بانی از من پرسید : شما برای اینجاییں؟ تا حالا ندیدمتون .

لبخندی زدم و گفتم : نه خانم با دوستم اومدم برای تحقیق.

سری تکان داد و گفت : دانشجویین؟

گفتم بله. دوباره سری تکان داد و گفت : موفق باشین حالاتحقیق چی هست؟

گفتم: درباره ارمنی ها .

خندید و گفت : بابا ارمنی ها که تحقیق نمیخوان مام یکی مثل
شماییم همه چیمون مثل همه نگا. وبعد به خود اشاره کرد.

پرسیدم : شما هم ارمنی هستید؟

گفت : بهم نمیخوره؟ چون رنگی منگی نیستم فکر نمیکردی ارمنی
باشم؟

خندیدم و گفت : البته فرقی نمیکنه که دختر. ارمنی و هرچی ، ما
از بچگی اینجا بزرگ شدیم خانوادمون اینجا بین.

پرسیدم : یعنی اصلا کشور خودتون نرفتین؟

گفت : چرا مگه میشه نرم. رفتم . هراز گاهیم میرم پیش فامیلامون
.برادر مم اینگیلیسه قبالا که مدرسه بودم حوصلم زیاد بود
منتظر تابستونم بودم برم پیشش اما الان دیگه پیر شدیم حوصلمون
نمیگیره دیگه.

گفتم: شما تو مدرسه کار میکنید؟

گفت: معلم بودم الانم باز نشسته شدم.

با ذوق گفتم: واقعا؟؟؟؟ یعنی معلم ارمنی بودید؟

گفت: اره تو همین مدرسه پایینی . الان خواهر مم اونجاست.

باخوشحالی گفتم: یعنی میشه ماروبهش معرفی کنید یا شماره مارو بدید؟ فقط یه ساعت بریم مدرسه روبینیم اگه بخوان نامه ام بگیریم.

گفت: اره باهاش صحبت میکنم .

بعد از تشکر کردن پرسیدم: همه کتاب بچه ها ارمیه؟

گفت: نه ایرانی میخونن فقط چندتا کتابشون فرق داره.

پرسیدم: الان فقط شما و خواهرتون اینجا هستید؟ براتون سخت نیست این قدر فاصله؟ دوست ندارید برید پیش خواهر برادرتون؟

سرش را تکان داد و گفت: مگه میشه سخت نباشه. برادرمه.

اهی کشید.

گفت: مریضه. بهم میگه خوبه ولی میدونم راست نمیکه. هر روز میرم کیلیسا دعا میکنم براش. شمع روشن میکنم. عکس مریم پاکو با حضرت عیسی گرفتم تو خونست. از کیلیسا شمع میگیرم میبرم خونه هم روشن میکنم. من یه داداش که بیشتر ندارم هرروز به مریم پاک میگم و گریه میکنم.

متاثر شده بودم . دست هایش را گرفتم و سعی کردم آرامش کنم.

بغض خود را فروخورد و نگاهی انداخت به خانمی که با محیا حرف میزد ، به آرامی گفت: یه وقت پیششون نگی ها. نمیخوام بدونن. ناراحت میشن هرروز میان پیشم از کاراشون میمونن.

به چهره مهربانش نگاهی انداختم و گفتم: خیالتون راحت. شما هم خودتون رو ناراحت نکنین ها. ایشالا بهتر میشن منم دعا میکنم.

برای اینکه بحث را عوض کنم پرسیدم: راستی شما که این همه خارج رفتین اونجارو دوست داشتید؟ دوست ندارید اونجا زندگی کنین؟

گفت: خوبه. ولی من از اول اینجا بودم به اینجا عادت کردم .

پرسیدم زندگی تو ایران براتون سخت نیست؟

در همین حین گفت و گوی محیا با خانم ارمنی تمام شده بود.

به جای او دوستش که تا دقایقی پیش با محیا حرف میزد جوابم را داد و گفت: ما از بچگی اینجا بودیم یهو نیومدیم که سختمون بشه . اینجا مثل بقیه جاها چرا باید سخت باشه.

گفتم: خانم منظورم بعضی از محدودیت هاییه که تو فرهنگ خودتون ندارید اما اینجا مجبورید رعایت کنید و شاید اذیت بشید.

دست بر سرش گذاشت و گفت: منظورت اینه؟ این روسری؟ اگه مشکل همین یه ذره پارچست که نه من مشکلی ندارم. این یه تیکه باشه نباشه چه فرقی داره.

گفتم: خب فقط همینم که نیست ولی در کل از زندگی تو ایران راضی هستین؟

این بار خانم میانسال که تا به حال سکوت کرده بود دوباره به سخن آمد و گفت: من رفتم و او مدم. نه یه بار دوبار. جاهای

مختلفم رفتم ولی هیجا ایران نمیشه. اینجا راحتیم. باور کن ما نسبت به شما واسه ایران دلسوز تریم. همتون میرید .

سری تکان دادم. به محیا نگاه کردم که مثل من متاثر بود .

گفت: حالا برای تحقیق اسم مارو که نماید؟

گفتم: اگه دوست نداشته باشید نه.

گفت: اره ننویسید.

محیا پرسید: شما هر روز میاید این پارک؟ بازم میتونیم بینیمتون؟

هر دو تایید کردند و بعد از تشکر خدا حافظی کردیم.

چهارشنبه 16 فروردین ساعت 9 صبح

دوباره به همان محله قبلی رفتیم. در طول مسیرمان مغازه های مختلفی بودند. چندین مغازه مملو از خرگوش و تخم مرغ بودند. به خاطر حس کنجکاوی که داشتیم داخل مغازه ای رفتیم که هدایای تولد میفروخت.



پس از معرفی خود شروع به پرسیدن کردیم. فروشنده که مرد جوانی بود گفت که ارمنی نیست اما به دلیل معاشرت طولانی مدت با آنها میتواند در حد توانش ما را کمک کند.

**مرد جوان در پاسخ سوال ماکه درباره خرگوش و تخم مرغ بود
گفت: اینا نماد عید پاکه.**

پرسیدیم: عید پاک چیه؟

**گفت: کلا مسیحیا باورشون اینه که حضرت عیسی رو که به صلیب
کشیدن وبعد دفنش کردن دوباره زنده شده به خاطر همین جشن
میگیرن میگن عیدپاک.**

**پرسیدیم: خب چرا خرگوش و تخم مرغ رو انتخاب کردن برای
نماد؟**

**گفت: تخم مرغ براشون نماد زندگی جدیدی ولی خرگوش رو دقیق
مطمئن نیستم.**

**گفتیم: شما همیشه دکوراسیون مغازتون رو با اعیاد مختلف تنظیم
میکنید؟**

**گفت: خیلی مراسم زیادی ندارن ولی برای مراسم های مهم مثل
عید پاک و کریسمکس اکثر مغازه ها دکورشون رو با این مناسبت ها
درست میکنن.**

مغازه بعدی عروسک فروشی بود.



فروشنده آن یک آقای میانسال ارمنی بود. سوالات قبلی خود را تکرار کردیم و پس از توضیح داستان حضرت عیسی گفت: نماد این عید هم خرگوش و تخم مرغه.

پرسیدیم: چرا خرگوش و تخم مرغ؟

گفت: تخم مرغ نشونه یه زندگی جدیده مثلاً این جوجه رو میبینی از تخم درمیاد این یه زندگی جدیدو داره شروع میکنه.

پرسیدیم: تشریفات خاصی داره؟ یعنی روز عید پاک کار خاصی باید انجام داد؟

گفت: قبلش مراسم های خاصی مثل روزه داره ولی برای اینکه کامل بدونین برید کلیسا برسید.

گفتیم: کلیسا رفتیم ولی بسته بود گفتن که فقط یکشنبه ها میان.

گفت: کلیسای خلیفه گری رفتید؟

به یکدیگر نگاه کردیم و چون مطمئن نبودیم نشانی های کلیسا را دادیم.

گفت: نه اونکه کلیسای اصلی نیست شما باید برید کریمخان. دور نیست از اینجا هم راه داره بلدید؟

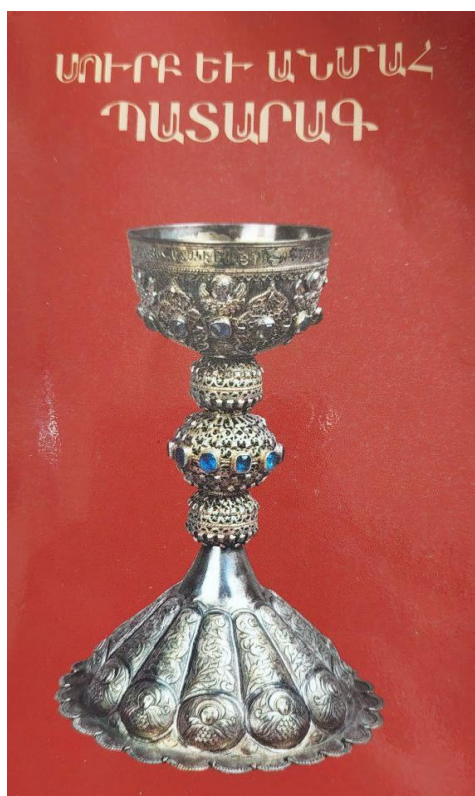
گفتیم: نه اما با ما پیدا میکنیم

پس از راهنمایی و گرفتن آدرس دوباره به راه افتادیم.

کلیسای سرکیس مقدس (به ارمنی: Սուրբ Տարգիս մայր) – (به انگلیسی: Saint Sarkis Cathedral) واقع در خیابان کریمخان بود.



ساختمان بزرگی بود و در راست آن یک ساختمان اداری دیده میشد. در فاصله کمی از آن هم یک مغازه کوچک بود که عکس حضرت مریم و حضرت عیسی، شمع و صلیب می فروخت. قبل از ورود با نگهبان آنجا صحبت کردیم و اجازه ورود گرفتیم. وارد کلیسا شدیم و در ردیف آخر نشستیم. پنجره ها مملو از عکس های رنگی بود. بر روی دیوار تابلوهای بزرگی از حضرت عیسی نصب کرده بودند. لوستر بزرگ و زیبایی از سقف آن آویزان بود. نیمکت های چوبی و تمیزی در ردیف های منظم چیده شده بودند و کتابچه هایی به زبان ارمنی پشت هر نیمکت قرار داشت.



چند خانم و آقا در ردیف جلو نشسته بودند. کشیش با ردای بلندی در وسط محراب ایستاده بود و به زبان ارمنی به خانم و آقای که رو به رویش و پشت به ما ایستاده بودند نگاه میکرد

ودعای خواند. در همین حین بود که خانم جوانی کنار من نشست
و پس از چند دقیقه پرسید: شما ارمنی هستید؟

گفتم: نه. شما چطور؟

گفت: نه من فقط به خاطر علاقه ای که دارم او مدم بینم. الان
دارن چی کار میکنن؟

و به کشیش اشاره کرد.

گفتم: نمیدونم ولی فکر میکنم مراسم ازدواج یا همچنین چیزی
باشه.

سری تکان داد و دوباره به کشیش خیره شدیم. خانم پیری که گویا از
خویشاوندان خانم و آقا بود با خوشحالی از روی نیمکت بلند شد و مشغول
فیلمبرداری شد. ناگهان کشیش نوزادی را از دست خانم جوان گرفت و به
سمت محراب بازگشت و شروع کرد دعا خواندن. به خانمی که کنار من
نشسته بود نگاه کردم و با خنده گفتم: مثل اینکه مراسم غسل تعمید نوزاده.
او هم تایید کرد و از علاقه خود به مراسمات مذهبی در کلیسا گفت. کشیش
به اتاق سمت راست محراب رفت و پس از دقایقی یک برگه آورد و
به والدین نوزاد داد. پس از پایان یافتن مراسم افراد حاضر یک به یک به
سمت درب خروج میرفتند اما هیچ کدام پشت خود را به محراب و کشیش
نکردند و رو به محراب به عقب حرکت میکردند.

برخاستیم و به سمت نگهبان رفتیم. پرسیدیم آیا میتوانیم در مراسم عید پاک
شرکت کنیم؟

گفت: نه اجازه نمیدن و معمولاً تو اینجا تو مراسم کسی رو راه نمیدن حتی اگه نامه هم داشته باشید سخت قبول میکنن.

پرسیدیم: میشه با کشیش صحبت کنیم؟

گفت: نه باید نامه بیارید بعد بدید روابط عمومی کلیسا تا تاییدش بکنه فقط حتما صبح بیارید که هستن تا کارتون زود راه بیوفته .

گفتیم: خب عکاسی یا فیلمبرداری چی الان میتونیم چندتا عکس بگیریم؟

گفت: نه به هیچ وجه. نه از داخل و نه از محوطه عکس بگیرید حتی نامه ام داشته باشید نمیشه.

متعجب از این همه قوانین سخت تشکر کردیم و رفتیم.

در مسیر برگشتمان کافه کوچکی در یکی از کوچه های منتهی به کلیسا را دیدم. مردی میانسال با چهره ای مانند ارمنی ها در حال پاک کردن میز بود. جلوتر رفتیم و بعد از احوال پرسشی های معمول پرسیدیم: شما ارمنی هستید؟

گفت: نه چطور مگه؟

با اینکه ظاهرش بیشتر به ارمنی ها میخورد اما قبول کردیم و گفتیم: دانشجوییم و برای تحقیقمون چند تا سوال داشتیم.

دستمال را کنار گذاشت و گفت: اینجا ارمنی زیاد داره خیلی هاشون همسایمون من خیلی ساله که میشناسمشون. بعد به ساختمانی اشاره کرد و گفت چندتا شون اینجا و خیلی ساله مشتری من. حال سواتون چیه پیرسین اگه چیزی باشه بدونم بهتون میگم.

سوالات خود را پرسیدیم و گفت: خب زیاد فرقی ندارن. چندساله اینجان ما نه چیز بدی ازشون دیدیم نه حرف بدی شنیدیم. مثل همسایه های ایرانی خودمون. مث ما میپوشن مثل ما میگردن مثل مام حرف میزنن فقط فکر کنم دینمون جداسه.

ناگهان جلوتر آمد و خانمی را صدا کرد. خانم پیری که چرخ خرید خود را همراهش میکشید با شنیدن صدای مرد ایستاد و سلام کرد. مرد میانسال ما را معرفی کرد و گفت: این خانوم ارمنی همسایه خوب ماست هر سوالی دارید ازش پرسید کمکتون میکنه.

با خوشحالی به چهره مهربان خانم نگاه کردیم و پس از احوالپرسی درباره این عیدپاک سوال کردیم و گفت: معمولاً قبلش روزه میگیرن ولی اصلاً تواین مدت نباید گوشت خورد. بعد از 40 روز میرن کلیسا و کشیش بهشون نون مخصوص میده. من خودم روزه میگیرم چند روز دیگه ام باید بریم کلیسا. قبل عید پاکم یه شب سوگواری داریم که تو کلیسا برگزار میشه. چراغارو خاموش میکنن و شمع روشن میکنن بعدهمه دعا میخونن. حالا اگه میخواین خیلی بهتر بدونین برین همین کلیسای پایین از کشیشم پرسین.

گفتیم: ما همین الان از کلیسا اومدیم ولی نداشتن با کشیش صحبت کنیم حتی مراسم عید پاکم نمیدارن شرکت کنیم وگرنه ما خیلی دوست داشتیم این مراسمی که میگید رو از نزدیک ببینیم.

سری تکان داد و گفت: اره راست میگین خیلی راحت نمیدارن.

گفتیم که در کلیسا امروز مراسم غسل تعمید را از نزدیک دیدم و درباره برگه ای که کشیش به والدین نوزاد داد سوال کردیم.

گفت:اون برکه مثل پاسپورت ما میمونه.اگه بخوایم بریم خارج حتما باید اون برکه باشه و حتما هم تا قبل ازدواج باید غسل داده بشیم.به نوزاد یه صلیب میدن که همیشه پیششه. من چند وقت پیش صلیبو گم کردم. بعد روسریش را کنار زد و صلیب طلایی رنگی را نشان داد وگفت :ولی دلم طاقت نیاورد و رفتم خریدم دوباره.همش احساس میکردم یچی کم دارم.

بعد خندید و گفت:حالا کلیسا رفتین با چن نفر حرف زدید؟

گفتیم: با کسی حرف نزدیم اما چند روز پیش توی پارک با چندتا خانم حرف زدیم.

گفت:چطوری بودن؟

گفتیم:خیلی مهربون بودن و با حوصله جوابمونو میدادن. ماخیلی نگران بودیم چون اولین بارمونه که تحقیق میدانی انجام میدیم ولی واقعا کمکون کردن.

گفت:خب بایدم همین طور باشه. من الان خودم همسایه ایرانی دارم انقدر دوششون دارم.هیچ وقت اذیتم نکردن.هروقت کاری داشتم کمکم کردن. ماباید بهم کمک کنیم.اصلا ارمنی یهودی مسلمون مسیحی نداره که.

گفتیم:بله واقعا درستش هم همینه و اصلا بحث ملیت ومذهب الان دیگه معنی نداره.راستی شماچند ساله اینجا زندگی میکنید؟

گفت:خیلی ساله من قبل از اینکه ازدواج کنم اینجا بودم.

گفتیم:از زندگی تو ایران راضی هستید یا دوست دارید برگردید کشورتون؟

گفت: من که همه خانواده و فامیلام اینجا از اولم اینجا زندگی کردم دیگه جزو اینجا احساس غریبی نمیکنم.

خندید و گفت: شاید اگه برم کشورم بیشتر احساس غریبی کنم.

گفتیم: محدودیته ای اینجا اذیتتون نمیکنه؟

گفت: درباره پوشش که فرقی نمیکنه. درباره زندگی ام خب فقط مانسیتیم که. همه دارن اذیت میشن. ولی خب یه سری محدودیت هام مثل مشروب هست که بازم برای ما فرقی نمیکنه ما کلا نمیخوریم مگه اینکه سالی یه بار شوهرم تو کریسمس یکم بخوره.

پرسیدیم: شما پوشش خاصی ندارید حتی تو مراسمات خاصتون؟

گفت: نه پوشش خاصی نداریم فقط کلیسا که میریم حتما باید چیزی سرمون باشه.

به خاطر گرما و بار زیادی که داشت از او معذرت خواهی کردیم و بیشتر از آن سوال نپرسیدیم.

از مرد میانسال تشکر کردیم و گفتیم: ما به خاطر تحقیقمون ممکنه اینجا زیاد بیاییم میشه اگه کسیو میشناسین بازم معرفی کنید؟

خندید و گفت: چرا که نه فقط شمام قول بدید اول یه قهوه ای چیزی بخورید بعد.

خندیدیم و خداحافظی کردیم.

چهارشنبه 23 فروردین ساعت 10 صبح

به همراه نامه به کلیسا رفتیم. خانم جوانی با گشاده رویی از ما استقبال کرد. در اتاق کوچکی نشستیم و منتظر نتیجه بودیم. خانم جوان تلف را برداشت و به زبان ارمنی مشغول صحبت شد. دقایقی بعد صحبتش تمام شد و گفت: خب ببینید شما نمیتوانید با این نامه مصاحبه کنید مگر اینکه برید ساختمان ارشاد و از اونجا نامه بگیرید. بعدش هم سوالاتون رو آماده کنید و بدید به کشیشمون.

گفتیم: ما برای گرفتن این نامه خیلی زحمت کشیدیم. حتی الان میتونیم سوالاتمون بدیم به کشیش. زیادم وقتشونو نمیگیریم.

خانم جوان لبخندی زد و گفت: متأسفانه من واقعا دوست داشتم کمکتون کنم ولی کاری از دستم برنمیاد مگر اینکه از ارشاد نامه بگیرید. با ناراحتی از دفتر خارج شدیم.

به سمت بیمارستان رفتیم و ساعاتی در نمازخانه استراحت کردیم و دوباره به سمت پارک رفتیم. دقایقی نشستیم. به آدم های اطرافمان نگاه کردیم.



در فاصله ای نه چندان دور از ما چند خانم گرم صحبت بودند. بادقت به حرف هایشان گوش دادیم شاید نکته جدید دستگیرمان شود.

—پارچش گرون بود وگرنه دوختش که کاری نداره

—ولی جنسشم خوب بود به نظرم

به اطراف نگاهی انداختیم.

پیرمردی روی نیمکت نشسته بود و به گربه ای که در حال خوردن غذا بود نگاه میکرد.

دختر جوانی پسر بچه کوچکی را دعوا میکرد.

چند مرد جوان با یکدیگر حرف میزدند و چند بچه کوچک با هم بازی میکردند.

در انتظار دو خانم میانسال ارمنی بودیم اما نیامدند و دقایقی بعد پارک را ترک کردیم.

در مسیر برگشت شیرینی فروشی را دیدیم که شیرینی هایی با تزئین خرگوش و تخم مرغ داشت.



داخل شدیم و از فروشنده که خانم جوانی بود درباره شیرینی ها سوال کردیم. گفت: این شیرینی ها اسمشون پاسکاله. مخصوص عید پاکه.

گفتیم: چرا روی همشون خرگوش و تخم مرغه؟

گفت: اینا نماد عید پاکه.

پرسیدیم: فلسفشون چیه؟

گفت: فردای روزی که حضرت عیسی رو دفن میکنن حضرت مریم با تخم مرغ های سیاه میره پیشش ولی میبینه نیست و وقتی که میفهمه پسرش عروج کرده خوشحال میشه و می بینه که تخم مرغها رنگی شده حال بعضیام تخم مرغو نماد زندگی میدونن.

تشکر کردیم و به راه افتادیم.

شنبه 2 اردیبهشت

به سمت کلیسا رفتیم . وقتی وارد شدیم گوشه محوطه یک بنای بلند را دیدم که در اطرافش مملو از گل بود. یک بنر بزرگ هم در ورودی کلیسا آویخته بودند که مربوط به یاد بود نسل کشی ارمنه در ترکیه بود. بالای آن نوشته بود: نسل کشی همچنان ادامه دارد.....

از نگهبان اجازه عکاسی کردیم اما گفت که حتی در محوطه هم عکاسی ممنوع است.

داخل کلیسا رفتیم. چندین نفر به صورت پراکنده روی نیمکت ها نشسته بودند. صدایی پخش میشد که مانند سرود گروهی بود. روی نیمکت نشستیم و به صدای در حال پخش گوش دادیم. مرد جوانی برخاست و به سمت گوشه کلیسا رفت. خم شد و بوسه ای زد. نگاهی کردیم. کتابی در صندوقچه کوچکی قرار داشت که به راحتی میشد حدس زد انجیل نفیسی است.

دقایقی بعد پسر جوانی کنار نیمکت ما ایستاد. شمعی در دست داشت. زیر لب چیزی گفت. شمع را روشن کرد و رفت.

لحظه ای بعد هم پیرمردی آمد و شمع روشن کرد. نگاهی انداختیم. یک فرو رفتگی بود که داخلش آب بود. سوراخ های کوچکی وجود داشت که بر رویشان شمع های کوچک و بزرگی روشن بود.

برخاستم و به سمت مغازه کوچک داخل حیاط کلیسا رفتم. چند شمع گرفتم و برگشتم. یکی از شمع ها برای برادر مریض خانم میانسال گرفته بودم. آن را داخل کیفم گذاشتم. به سمت شمع ها رفتم و هر کدامان در حین روشن کردن آن دعا میخواندیم.

شاید تابه خال فکرش را هم نمیکردیم به کلیسا بیاییم و شمع روشن کنیم و دعا کنیم حتی به نیت کسی که یک بار دیده ایم شمع بگیریم.

دوباره روی نیمکت نشستیم و به افراد حاضر در کلیسا نگاه کردیم. دقایقی بعد مردی که گویا از عوامل کلیسا بود آمد و شمع های کوچک شده را همراه شمع های ما خاموش کرد و دور انداخت. به یکدیگر نگاهی انداختیم و خندیدم و پس از دقایقی کلیسا را ترک کردیم.

به سمت کافه کوچکی که مرد فروشنده ما را کمک کرده بود رفتیم اما بسته بود.

به سمت پارک رفتیم.

پیرمردی تنها نشسته و به دختر کوچکی که مشغول بازی بود نگاه میکرد. گفتیم: آقا مشکلی نداره اینجا بنشینیم؟

کمی جابه جا شد و گفت: نه بفرمایید.

شاید از اینکه بین آن همه صندلی خالی ترجیح دادیم کنار او بنشینیم تعجب کرد.

نگاهی انداخت. گفتیم: نوه شماست؟ و به دختر بچه نگاهی کردم و لبخند زدیم.

او هم مهربانانه خندید و گفت: بله

گفتیم: خدا براتون حفظش کنه خیلی شیرینه

تشکر کرد. دوباره نگاهی انداخت و گفت: تازه اومدید اینجا؟

گفتیم: نه ما برای تحقیقمون اومدیم

کنجکاوتر شد. پرسید: تحقیق چی؟

گفتیم: یجور مطالعات مردمیه. ماهم به خاطر علاقمون ارمنی هارو انتخاب کردیم. شما ارمنی هستید؟

گفت: آره.

با خوشحالی پرسیدیم: میتونیم ازتون چند تا سوال بکنیم؟

گفت: حتما

پرسیدیم: شما با ارمنی هایی که اینجا ساکنن چقدر معاشرت دارید؟

گفت: بیشتر شونو میشناسم. یا همسایمونن یا تو کلیسا یا پارکی جایی باهم آشنا شدیم.

گفتیم: خب شما و اکثر کسانی که میشناسید جزو کدام دسته از ارمنی ها هستید؟

گفت: ما کریگوریم. ارمنیا چند دسته ان

گفتیم: میشه درباره رسومتون برامون بگید. تو ازدواج کردن تو مراسم ختم تو جشن

گفت: خب عروسیمون که زیاد فرقی نداره میریم کلیسا و بعدشم جشن میگیریم. مراسم ختممونم که مثل شما سوم وهفتم وچهارم داریم . دیگه چی بگم

گفتیم: مراسم خاص دیگه ای دارید؟ جز کریسمس و عیدپاک

گفت: خب مثلا آن بارتون روداریم که مثل سیزده به در شماست، روز آبیاشی داریم، روز زن و یادبود نسل کشی رو داریم

در این لحظه دخترچه کوچک شروع به گریه کرد و پیرمرد باعذرخواهی به سمتش رفت اما چون دخترچه بیقراری میکرد پیرمرد ازما خداحافظی کرد و رفت.

نتیجه گیری

ارتباط میان فرهنگی، ارتباط میان مردمانی است که ادراکات فرهنگی و نظام نمادین آن بحدی از یکدیگر متمایز است، که پدیده های ارتباطی را متفاوت جلوه می دهد.

بطور کلی فرهنگ بالا و پایین وجود ندارد، بلکه ما فرهنگ های گوناگونی را داریم که برای هر قشری دارای ارزش و اهمیت است.

حتی در یک فرهنگ هم هیچ کدام از افراد شبیه یکدیگر نیستند لذا پذیرش تفاوت و احترام به آن است که سبب زندگی مسالمت آمیز میشود.

با توجه به نمودار بنت، علیرغم حضور این قشر در فرهنگ ایران، در فرهنگ ما هضم نشده اند، بلکه به تفاوت ها رسیده اند و به آن احترام می گذارند اما فرهنگ خود را از دست نداده اند.

شناخت جوامع دیگر و توجه به فرهنگ های گوناگون، زمینه ساز طرح مباحث مطلوب در میان آنها می شود. این شناخت با روشن کردن نقاط اشتراک و اختلاف، خاستگاه، و اهمیت و نقش این نقاط در هر فرهنگ، به ما کمک خواهد کرد تا ضمن احترام به ویژگی های مهم، اصیل و خاص هر فرهنگ، بتوانیم با تأکید بر نقاط اشتراک، اهداف عالیه خود را عملی کنیم؛ زیرا عمل کورکورانه و بدون شناخت اگر نتیجه معکوس به بار نیاورد، نتیجه ای نیز در پی ندارد و بی ثمر خواهد بود.

پیوست

آلیک (روزنامه ارامنه)



گونه: روزنامه

سر دبیر: در نیک ملیکیان

بنیان گذاری: 1310 خورشیدی / 22 مارس 1931 (92 سال)

زبان: زبان ارمنی، ویژه نامه فارسی

وبگاه رسمی: alikonline.ir

یاد بود 24 آوریل

۲۴ آوریل، سالروز اولین نسل کشی سده ۲۰ (میلادی) است که اساساً از طرف ارمنیان یادآوری می شود. ارمنیان هر ساله، به منظور گرامیداشت یاد و خاطره ۵/۱ میلیون ارمنی، که در ۱۹۱۵ میلادی به دست دولت عثمانی قتل عام شدند؛ در ارمنستان و سراسر جهان، با هدف روشن کردن افکار عمومی، مراسم بزرگداشتی برپا می کنند.



گل پنج پر با نام «بخاطر داشته باش و فراموش مکن»

شعار اصلی: بخاطر دارم و حق می‌طلبم

رنگ اصلی: بنفش

رنگ‌های فرعی: زرد، مشکی و بنفش کم رنگ

«این نماد در قرون وسطی نماد حضور خداوند محسوب می‌شده‌است و در تمامی زبان‌های ذکر شده معنای نام این گل «بخاطر داشته باش» است و این جمله پیام اصلی یکصدمین سالگرد نسل‌کشی ارمنیان می‌باشد. این نماد (گل) پنج گلبرگ دارد که هر گلبرگ نشان دهنده قاره‌های پنج‌گانه است. قاره‌های پنج‌گانه از این لحاظ در نظر گرفته شده که پراکندگی بازماندگان نسل‌کشی ارمنیان در پنج قاره جهان را نشان می‌دهد.»

مفهوم رنگ‌ها

مشکی: بیانگر خاطره تلخ و وحشت حاصل از نسل‌کشی در زمان گذشته

بنفش: به معنای مشارکت در امری همگانی در زمان حال و نمادی از لباس روحانیان ارمنی

زرد: نماد نور خورشید که منبع حیات و امید به آفرینش است و این نماد بیانگر شکل دوازده وجهی از بنای یادبود نسل‌کشی ارمنیان در ایروان است. این رنگ به عبارتی بیانگر جاودانگی محسوب می‌شود.

بزرگ‌ترین عید مسیحیان

برای مسیحیان، عید پاک با رستاخیز و قیام مسیح پیوند خورده است. طبق انجیل «عهد جدید»، عیسی مسیح دو روز پیش از «روز فصح» به صلیب کشیده شد، و روز سوم، در یکشنبه‌ای که ماه به حالت قرص تمام بود، از قبر برخاست، 40 روز در زمین زندگی کرد و بعد به آسمان رفت. در سال 325 میلادی و پس از آن که مسیحیت توسط دولت روم دین رسمی شناخته شد، آبای کلیسا، عید قیام مسیح را از عید فصح یهود جدا کردند، و آن را با روایات مسیحی هماهنگ ساختند.

بدین ترتیب اولین یکشنبه بعد از برآمدن ماه کامل (بدر) پس از رسیدن خورشید به برج حمل را روز قیام دانستند، که می‌تواند میان دوم فروردین تا پنجم اردیبهشت (22 مارس تا 25 آوریل) قرار گیرد. در این روز مؤمنان برای عبادت به کلیسا می‌روند، و به همراه دیگران سرودها و اوراد دینی می‌خوانند

فلسفه عید پاک چیست؟

این روزها با عید پاک به عنوان یکی از مهم‌ترین عیدهای هموطنان مسیحی مصادف است.

فلسفه این عید که با بهار و تا حدی نوروز ما مصادف است به این شرح است:

عید پاک یا عید قیام، مهم‌ترین روز تعطیل در سال مسیحی است که یکشنبه‌ای بین 22 مارس و 25 آوریل است (دقیقاً مشخص نیست). مسیحیان بر این باورند که در این روز، عیسی مسیح پس از اینکه به صلیب کشیده شده بود دوباره زنده شده و برخاست (رستاخیز) و به همین مناسبت، در این روز یکشنبه مقدس، جشنی به پا کرد. به عید پاک، در انگلیسی Easter (ایستر) گفته می‌شود.

و اما جریان تخم مرغ این روز چیست؟ یکی از نمادهای عید پاک، تخم مرغ رنگ شده است. از دیگر نمادهای آن، خرگوش است. در باور مردم، خرگوش‌ها در این روز وارد لانه مرغ‌ها می‌شوند و تخم‌مرغ‌های آنها را می‌دزدند. بنابراین مردم تلاش می‌کنند با رنگ آمیزی تخم مرغ‌ها آن‌ها را از دید خرگوش‌ها پنهان کنند.

طبق یک سنت قدیمی، تخم مرغی که برای این کار در نظر گرفته می‌شود، معمولاً به صورت رنگ شده یا نقاشی شده است و به آن Easter Egg گفته می‌شود. البته این روزها، در این دنیای مدرن و مصنوعی، این نوع تخم‌مرغ‌ها معمولاً به صورت شکلاتی و یا پلاستیکی تولید می‌شوند.

در روز عید پاک، افرادی که به آن‌ها Easter Bunny گفته می‌شود (و معمولاً در لباس خرگوش ظاهر می‌شوند)، تخم‌مرغ‌های روز عید را در جاهایی مخفی می‌کنند و بچه‌های خوب که در مراسم شرکت کرده‌اند، سبد به دست، دنبال این تخم‌مرغ‌ها می‌گردند و آن‌ها را پیدا می‌کنند، در نهایت تخم‌مرغ‌های شکلاتی یافت‌شده را بین افراد تقسیم می‌کنند.

شاید بپرسید چرا نماد این روز، تخم‌مرغ است؟ تخم‌مرغ در فرهنگ مسیحی و البته در بسیاری از کشورها و فرهنگ‌های دیگر (مثل روسیه، اوکراین، رومانی و ...)، نماد آغاز یک زندگی جدید است، همانطور که یک جوجه پرنده با شکستن تخم‌مرغ و خارج شدن از آن، زندگی جدیدی را شروع می‌کند. بر اساس باور معتقدان مسیحی، مسیح از میان مردگان برخاست و چهل روز پس از آن به سوی پروردگار عالمیان و آدمیان عروج کرد. نماد این جشن بزرگ، رنگ آمیزی تخم‌مرغ‌هاست، در فرهنگ‌های گوناگون تخم مرغ مظهر تکرار حیات و توالی نسل‌ها و آغازی دوباره است. مسیحیان پس از حدود 7 هفته روزه‌داری در شب عید پاک به استقبال این جشن می‌روند و با شرکت در مراسم مذهبی در کلیساها، روزهای صلیب مسیح (پنجشنبه) دفن وی (جمعه) و رستاخیزش از میان اهالی ممات (یکشنبه) را گرامی می‌دارند.